

استالین و دوران او-۲

حقیقت آن نیست

که دشمنان می گویند!

گنادی زیوگاتوف

ترجمه م شیزلی

یک تضاد در دو کشور- مشابه همان تضاد و مشکلی که اکنون در جمهوری اسلامی با وجود رهبر و رئیس جمهور و مجلسی بی اعتنا به حقوق خلق ها و ملیت های ساکن ایران و تحمیل نماینده به مناطق ملی و ملیت های مختلف ایران شاهد هستیم در روسیه کنونی وجود دارد. سرانجام نیز، حل این تضاد راه حلی جز آنچه که مترقی ترین نیروها، از جمله حزب کمونیست فدراتیو در روسیه از آن دفاع می کنند برای آینده ایران نیست. راه حلی که اگر بدان تن داده نشود حاکمیت جمهوری اسلامی نیز به همان سرنوشتی در این عرصه گرفتار خواهد آمد که حزب کمونیست روسیه برای دولت و رئیس جمهور و ساختار دولتی روسیه کنونی پیش بینی می کند. بنابراین به طرح ۱۱ ماده ای حزب کمونیست فدراتیو روسیه می توان نگاهی در حد درس آموزی از آن کرد.

استالین و دوران او

بمناسبت ۱۲۵- مین سال تولد یوسف استالین

نمی توان از استالین، مثل هر شخصیت تاریخی دیگر تقلید کرد. استالین و زمان وی بازگشت ناپذیر است. تلاش برای تکرار این و یا آن کار وی، خطرناک و مضر است. انطباق مکانیکی شیوه های استالینی بر واقعیات زندگی امروزی، دور از عقلانیت است. مدت بسیار زیادی گذشته و دنیا تغییر کرده است. کشور ما در آغاز عصر جدید، با مشکلات بی سابقه و تجربه نشده ای مواجه شد.

از نظر ما مارکسیست ها، امروز بهره گیری از ارثیه استالین، به مفهوم پیروی کور- کورانه از کار و عمل او نبوده، بلکه درک و استفاده خلاق از آن متدولوژی که خود وی در برخورد با تجارب پیشینیان بکار گرفت می باشد.

استفاده از بهترین تجربیات وی، باید به معنی میهن پرستی فداکارانه، میهن پرستی در عمل، یعنی، دفاع از آداب و سنن ملی باید باشد. آفریننده تازه ترین سودمندی ها و فواید برای کشور باشد.

گفتیم که، وفاداری به انقلاب و سوسیالیسم از صفات مشخصه استالین بود. تمام نیرو و توان خویش را صرف سازندگی دولت شوروی کرد. مدافع راستین منافع ملی خلق ها در مقیاس جهانی بود. نابغه نظامی بود. دارای اراده قوی و استواری در اجرای وظایف تعیین شده، که وی بی دریغ به آنها دست می یافت. استالین، شوق و اشتیاق اطرافیان را برمی انگیزت، میل شدید بر پیشروی، غلبه بر سختی ها و پیروز شدن داشت. انضباط پولادین و درک دقیق مسئولیت خود، برجسته ترین ویژگی استالین بود.

این، ارزیابی و. ای. لنین، از شخصیت استالین است. اغلب در پیشنهاد سپردن پرمسئولیت ترین پست ها، غیر از وی، «استالین»، کسی را شایسته نمی دانست. زمانی که، در باره حل مسئله کمیساریای ملی خلق تصمیم گرفته می شد، چنین بود، زمانی هم که، دولت کارگران - دهقانان تشکیل گردید چنین شد. لنین گفت: «کار بس عظیمی در پیش داریم، برای اینکه بتوان تجربه اندوخت، باید فردی بانفوذ، عهده دار اداره آن شود وگرنه ما، در درون دسیسه های خرد، غرق می شویم». دقیقاً با پیشنهاد لنین، در سال ۱۹۲۲، استالین به مقام دبیر کلی کمیته مرکزی حزب، انتخاب گردید.

رنالیسم سیاسی و جایگزینی تاریخی - دو اصل اساسی، که استالین نظریه دولتی - سیاسی خود را بر روی آن بنا کرد-، هر دو، مسئله الزامی امروز نیز هستند. زیرا وظایف

ژئوپولیتیک و ایدئولوژیکی، با تمام خود ویژگی بسیار شبیه آنها که، اتحاد شوروی در دوره استالین حل کرد، در پیش پای روسیه امروز نیز قرار گرفته است.

استالین، حقیقت مسلم فوق العاده ضروری و همیشه مبرم کشور ما را، بسیار خوب درک می کرد. روسیه، با دارا بودن مجموعه کامل علل عینی، تاریخی و ژئوپولیتیک، همیشه مورد توجه بیش از حد خصمانه رقبای مختلف مدعی تسلط بر جهان بوده است. این کشور، باید همیشه برای دفع تجاوز خارجی، آماده باشد. بنابراین، پای بندی به سنن حاکمیت دولتی قدرتمند کهن روسیه، در واقع چیزی غیر از تنها امکان جواب ممکن و مؤثر به تهدیدات خارجی نیست.

استالین، در مقابل انتخاب بسیار مشکلی برای حل مسئله امنیت اتحاد شوروی قرار گرفته بود. یا می بایست به تنهایی منتظر زمانی می ماند تا آلمان هیتلری، که در نتیجه چشم پوشی دولت های بزرگ جهان تحکیم یافته و گستاخ شده بود، با استفاده از همه توان اقتصادی و نظامی اروپای سلطه گر، به اتحاد شوروی هجوم آورد و یا، به بازی خطرناکی در میان تضادهای داخلی امپریالیسم دست می زد.

در جریان سازش «دولت های دموکراتیک» با هیتلر و موسولینی در مونیخ، اتحاد شوروی مجبور بود به قرارداد عدم حمله متقابل اتحاد شوروی - آلمان، پاسخ دهد. بر اساس این قرارداد، مرزهای کشور، به طرف غرب گسترش یافت، حمله هیتلر به تعویق افتاد، برادران اسلاو ساکن سرزمین های اوکراین غربی و بلاروس غربی، مورد حمایت و پشتیبانی قرار گرفتند.

رهبری کشور موفق شد در جبهه واحد امپریالیستی که، اتحاد شوروی را نشانه گرفته بود شکاف ایجاد نماید و پس از آن، اتحاد ضد هیتلری توسعه یافت، که بزرگترین موفقیت آموزشی دیپلماسی لنینی - استالینی محسوب می شود.

با اینکه همه این فاکتها برای همگان روشن است ولی، دشمنان اتحاد شوروی و سوسیالیسم، آنها را تحریف می کنند. در عین حال، پاکسازی تئوری انقلابی و جامعه از تروتسکیسم و تفکر وی، مبنی بر نفی عمدی ایده آلهای ملی و میهن پرستانه، در مقایسه با راه اندازی صنایع پیشرفته، تشکیل نیروهای مسلح پرتوان و دیپلماسی ماهرانه، نقش کمتری در آماده سازی کشور برای دفع تجاوز نظامی امپریالیستی بازی نکرد. به گفته، الکساندر بئک نویسنده، استالین بهتر از هر کس دیگری می فهمید که بلشویکها حق ندارند روسیه را کشوری فاقد تاریخ قلمداد کنند. از همین رو، با فرمان وی، تمامی سیستم علوم اجتماعی، بطور ریشه ای بازسازی گردید و تدریس تاریخ کشور در مدارس متوسطه و عالی از سر گرفته شد.

یادداشت های گئورگی دیمیتریف، از بیانات استالین در سال ۱۹۳۷، بمناسبت بیستمین سالگرد انقلاب اکتبر، روشن ترین تأیید کننده نظرات وی، در مورد دولت و حاکمیت می باشد.

استالین گفت: «تزارهای روس، کار بزرگی کردند، اراضی کشور بزرگ، تا کامچاتکا بهم پیوستند. ما وارثان این دولت هستیم. و ما بلشویکها برای اولین بار، وحدت این دولت را تحکیم و تقویت نمودیم، دولت تقسیم ناپذیری به نفع زحمتکشان و همه خلق های این مرزوبوم، نه به سود مالکان و سرمایه داران، بوجود آوردیم. ما، کشوری را متحد ساختیم که هر بخشی از آن در صورت کنده شدن از بخش اصلی سوسیالیستی، نه تنها ضربه به آن خواهد بود، حتی خود، مستقلاً قادر به ادامه حیات نخواهد بود و ناگزیر به اسارت بیگانه درخواهد آمد».

این ارزیابی دقیق استالین، با وضوح تمام در دوره آشوب های بعد از تجزیه اتحاد شوروی که عملاً همه جمهوری های متحد پیشین اتحاد شوروی، به اسارت کشورهای «رشد یافته» بیگانه غرب درآمدند به اثبات رسید.

استالین، مهمترین وظیفه خود را - ساختن دولت مقتدر، همیشه با نیازهای زمان، با توجه به وضعیت سیاسی مشخص حزب و کشور می‌سنجید. مثلا، او بخوبی درک می‌کرد که در صورت عدم ثبات داخلی، عدم پیوند متقابل بین مرکز و مناطق، دولت نمی‌تواند به قدرت بزرگ تبدیل شود. به همین سبب، استالین، کاملا قانونمندانه یک سانترالیست معتقد و پیگیر بود. یک سانترالیست واقعی بود. حتی وی، در دوره‌های مختلفی، حاضر بود با اشکال مختلف سیاسی، با مکانیزم‌های و شیوه‌های مختلف اصولی تحقق این دولت، توافق نماید. او، در زمان انقلاب هم، طرفدار سرسخت سیستم متحد اداره دولتی بود. در ۲۸ ماه مارس سال ۱۹۱۷، در روزنامه «پراودا»، مقاله وی، تحت عنوان «مخالفت با فدرالیسم» منتشر شد. در شرایط سقوط امپراطوری روسیه، استالین، در مقابل رشد تمایلات ویرانگرانه جدائی طلبانه در نواحی و ناتوانی و عجز دولت موقت، هرگونه تضعیف دولت مرکزی را غیر قابل قبول و نابودکننده می‌دانست.

او، در مورد نمونه ایالات متحده آمریکا، کانادا، سوئیس که طرفداران فدرالیسم دوست دارند به آنها استناد نمایند، نوشت، که «ترقی نواحی مستقل از طریق تبدیل فدرالیسم آنها به دولت متحد، بدست آمد، که سمت رشد آن نه به سود فدرالیسم، بلکه بر علیه آن بود... و خود وی، نتیجه می‌گیرد که تطبیق فدرالیسم در روسیه عاقلانه نیست و بخودی خود به زوال محکوم است».

جالب توجه این است که، استدلال استالین در مخالفت با «تقسیم» روسیه به «خان نشینهای» تازه، بسیار شبیه استدلال‌های ایوان ایلین، مخالف ایدئولوژیک وی بود. البته، در این که، هم این و هم آن، هر دو میهن پرست بودند، روسیه را دوست می‌داشتند و به تاریخ آن بسیار آگاه بودند هیچ تناقضی وجود ندارد.

به هر حال، گرایشات گریز از مرکز بسیار قوی بودند. در گیر شدن «مستقیم» با آنها، می‌توانست به اشتباه سیاسی بسیار جدی منجر شده و موجب انشعاب در حزب شود. بدین جهت، استالین، در ماه آوریل سال ۱۹۱۸ در مصاحبه با خبرنگار «پراودا» موضع خود را ملایم تر کرد و حق فدرالیسم برای روسیه را برسمیت شناخت. وی گفت: «فدرالیسم برای روسیه مقدر است و می‌تواند همچنان که در آمریکا و سوئیس، نقش گذار به دولت متحد سوسیالیستی آتی را ایفاء نماید».

بعدها، در سال ۱۹۲۴، وی، علل تغییر نقطه نظرات خویش را چنین توضیح داد: «اولا، در زمان انقلاب اکتبر بسیاری از خلقهای روسیه عملا در موقعیت کاملا پراکنده و جدا از همدیگر قرار داشتند، به همین علت در شرایط پراکندگی توده‌های زحمتکش، فدرالیسم برای نزدیک کردن و متحد ساختن آنها، یک گام به پیش بود». دوما، «شکل فدرالیسم شوروی، با به هم نزدیک شدن اهداف اقتصادی همه توده‌های زحمتکش خلق‌های روسیه تناقضی نداشت». و بالاخره، سوم این که، «همه جنبش‌های ملی با همه پراکندگی خود، بسیار جدی بودند و راه اتحاد ملی، بسیار سخت تر از آن بود که بیشتر می‌توانست باشد».

امروز، با نگاه به اطراف، به راحتی می‌توان دید که اوضاع کنونی در این زمینه - با کمی تفاوت - تا حد محسوسی یادآور دوران بعد از انقلاب است. هم جدائی کامل جمهوری‌های متحد پیشین و هم تفرقه خلق‌های برادر آنها و همچنین، خیزش شدید جنبش‌های ملی و اهمیت درجه اول نزدیکی اقتصادی دولت‌های مستقل جدید، در برابر چشمان ما مشهود است. همه این مسائل به شکل کمی ملایم تری در درون جامعه روسیه نیز مطرح است.

بنابراین، وقتی که در باره ضرورت دولت مرکزی صحبت می‌شود، ما نباید تجربیات پیشین را نادیده بگیریم، نباید چشمان خود را بر واقعیات اوضاع سیاسی کشور و جهان امروز ببندیم. مسائل باید بصورت همه جانبه تر و گسترده تر و با روشن کردن تفاوت‌های همه مشکلات و موانع راه ما مورد بررسی قرار گیرد. در واقعیت امر، اینک، مانند همان وقت، وظیفه ما عبارت از تشکیل آن حاکمیت دولتی مطمئن در روسیه می‌باشد که بتواند با کیفیت

های سازنده **دولت مرکزی** و **فدرالیسم** همخوانی داشته باشد. اوضاع جهانی و موقعیت ژئوپولیتیکی نیز، بر ضرورت این امر می افزاید.

دقیقا" به همین جهت حزب کمونیست جمهوری فدراتیو روسیه امروز پیگیرانه ثابت می کند که هرم معکوس حاکمیت کنونی، قدرت حاکم، در حالی که حاکمیت خلق را در زیر پای خود له و لورده کرده است، در تناقض ناهنجاری با سنت های شوروی جمع گرائی و مجلسی خلقهای ما و با نیازهای کنونی کشور قرار گرفته است.

شرایط کنونی هرچه بیشتر روشن می نماید که، برقراری مجدد حاکمیت صلاحیتدار و معتبر در روسیه، در اولویت قرار گرفته است. یا باید سیستم حکومتی ریاست جمهوری در کشور برقرار شود و رهبر دولت، خود در قبال کارهای دولت مسئول و جوابگو باشد، و یا باید دولتی قوی و مسئول در برابر پارلمان، با محدود کردن شدید اختیارات رئیس جمهور، مسئولیت ها را بپذیرد. (مشابه همان تضاد و مشکلی که اکنون در جمهوری اسلامی با وجود رهبر و رئیس جمهور و مجلسی بی اعتنا به حقوق خلق های ایران و تحمیل نماینده به مناطق ملی و ملیت های مختلف ایران شاهد آن هستیم. سرانجام نیز، حل این تضاد راه حلی جز آنچه که مترقی ترین نیروها، از جمله حزب کمونیست فدراتیو در روسیه از آن دفاع می کنند برای آینده ایران نیست. راه حلی که اگر بدان تن داده نشود حاکمیت جمهوری اسلامی نیز به همان سرنوشتی در این عرصه گرفتار خواهد آمد که حزب کمونیست روسیه برای دولت و رئیس جمهور و ساختار دولتی روسیه کنونی پیش بینی می کند. بنابراین به طرح ۱۱ ماده ای حزب کمونیست فدراتیو روسیه می توان نگاهی در حد درس آموزی از آن کرد. - راه توده) بدین منظور، حزب کمونیست جمهوری فدراتیو روسیه، برنامه جایگزین ۱۱ ماده ای خود، تحت عنوان «تعمیر» ساختار دولتی را پیشنهاد کرده است. تشکیل جمهوری بر پایه موازین پارلمانی روسیه از نوع شوروی، با ماهیت ملی، با اتکا به تجارب تاریخی و با سمتگیری بسوی برقراری حاکمیت خلق به معنی واقعی کلمه، هدف اصلی این برنامه، می باشد.

از تجربیات تاریخی

استالین، موقعیت روسیه را همیشه مد نظر داشت. فراموش نکنیم که در قرنهای ۱۸-۱۹، دکترین ژئوپولیتیکی لائیک و امپراطوری جایگزین نوع دینی - روحانی آن گردید. هنگام تقدیم آن به مجلس سنا و مجلس عالی روحانی امپراطوری همه روسیه - بمناسبت برقراری صلح نیشنادتسکی با سوئیس در سال ۱۷۲۱- پتر اول که با نام کبیر و پدر میهن ملقب شد، آشکارا درک جاننشینی روسیه با بیزانس را به نمایش گذاشت. وی ضمن پذیرفتن این لقب گفت: «با سپاسگزاری به درگاه خداوند؛ هرچند صلح مایه امیدواری است، اما نباید به امور نظامی کم توجهی کنیم، تا با ما، آن نشود، که با پادشاه یونان شد». و این تنها واقعیت از این نوع نیست. از نقطه نظر حقوقی، مثلا در تمام اراضی امپراطوری روسیه تا آخر، همه فرمان های امپراطوران بیزانس، تا زمانیکه از طرف خود آنها و یا کلیساهای جامع لغو نمی گردید، معتبر شمرده می شد.

همچنین، طرح معروف به «طرح یونان» یکاترینای کبیر، تقسیم امپراطوری عثمانی بین امپراطوری های روسیه، و نیز و اطیش - مجار و تشکیل امپراطوری یونان به رهبری کنستانتین نوه امپراطور روسیه، به پایتختی کنستانتینوپل را در نظر می گرفت.

از آغاز نیمه اول قرن نوزدهم، سیاست خارجی روسیه، آشکارا برپایه نمونه تیپیک اصول امپراطوری، یعنی، محافظه کاری و ظرفداری از پادشاهی، مبتنی بوده است. رقابت دکترین های امپراطوری در نیمه دوم قرن نوزدهم به رشد پان اسلاویسم کمک کرد. آن وقت ها، در میان نخبه های سیاسی روسیه دو نظریه ژئوپولیتیکی متناقض، دکترین حریم بزرگ اسلاویان و دکترین خودکفایتی امپراطوری، مطرح بود. پروفوسور و دانشمند سرشناس، ن. یا. دانیل اوفسکی نماینده نظریه اول و نویسنده مشهور، م. ن. کاتکوف، نماینده نظریه دوم

بود. در میان طرفداران هر دو نظریه، مبارزه شدید ایدئولوژیکی جریان داشت. تحت تأثیر شدید این دو نظریه بر شعور نخبگان سیاسی روسیه تا انقلاب سال ۱۹۱۷، جریان تفکر ژئوپولیتیکای ملی، بطور بنیادی تغییر کرده بود.

م. ن. کاتکوف، نویسنده و سردبیر چندین ساله نشریه «مسکووسکی ودموستی» (ورقه های مسکو)، صاحب نفوذ در دوائر حکومتی را می توان نماینده اصیل ایدئولوژی امپراطوری روسی نامید. و. آ. گرینگموت، یکی از پیروان کاتکوف، دکترین ژئوپولیتیک امپراطوری روسیه را بطور نسبتاً کامل تشریح کرد. وی تأکید می کرد که روسیه «باید به دولت بزرگ و با کیفیتی تبدیل شود که نه تنها هیچگونه نیازی به حمایت و پشتیبانی هیچ کشور بیگانه ای، نه از لحاظ معنوی و نه به لحاظ مادی، نداشته باشد، بلکه بر عکس، باید خود دولت مقتدری باشد که در صورت لزوم، بتواند در این موارد، از آنها پشتیبانی نماید. در این حال، می تواند در حکم دادرسی عالی و قدرتمند، به معنی واقعی کلمه، « صلح را به جهان دیکته نماید»... با تحکیم و تثبیت امپراطوری در دو بخش خویش و محقق ساختن آنها در یک دولت بزرگ نه تنها اروپائی و یا آسیائی، بلکه ارتدوکس، روسی کاملاً غنی، پر توان و با فرهنگ خودویژه و مختلف، قدرت برتر و خلل ناپذیر، در اختیار روسیه خواهد بود». روسیه بر بستر چنین دکترین ژئوپولیتیکای، مرزهای شرقی و جنوب شرقی خود را نیز تحکیم بخشید. نصایح و موعظه های شونیستهای اسلاو هم به هدر نرفت. جامعه، افکار ای. و. کیریوسکی، آ. س. خامیاکوف و ک. س. آکساکوف را در آغاز تخیلی میدانست. زیرا، برنامه سیاسی آنها واقعا هم اتوپیک بود و به همین جهت مورد قبول سیاستمداران نبود. اما، خیلی زود پیروان و شاگردان شونیست های پیشین اسلاو با تشخیص این نارسائی شونیست های اسلاو، بجای آن دکترین پان اسلاویسم را مطرح کردند که بتدریج تأثیر بزرگی بر طبقه حاکم وقت گذارد.

ن. یا. دانیلوفسکی، «سمبل اعتقاد» پان اسلاویسم را بطور سیستماتیک و مرتب در نوشته بزرگ «روسیه و اروپا» تشریح کرد. آزادی خلق های اسلاو برادر از اسارت حاکمیت های بیگانه ترکیه و اطیش - مجار و اتحاد همه اسلاوها به مرکزیت کنستانتین پل و به سر پرستی روسیه را وظیفه مهم روسیه اعلام کرد.

دکترین پان اسلاویسم عمدتاً در سالهای دهه ۶۰-۷۰ قرن ۱۹ رواج گسترده ای یافت. جنگ روسیه - ترکیه که در واقع به جنگ آزادی اسلاوهای جنوب از سلطه ترکیه تبدیل شد، نقطه اوج آن بود. جنگ باعث رشد غیر عادی علاقمندی نسبت به «برادران اسلاو» در جامعه روسیه گردید.

اما، به قدرت رسیدن نیروهای ضد روس در بلغارستان و یونان و جلب مخالفان ژئوپولیتیک روسی در شبه جزیره بالکان بدنبال خود، بسیاری از سیاستمداران را بیدار ساخت. امپراطور الکساندر سوم، نارضایتی خود از رفتار کشورهای اسلاو، که آزادی خویش را مدیون روسیه بودند، با جمله مشهوری که به ضرب المثل تبدیل گردید، چنین بیان کرد: «از این پس، روسیه فقط دو متحد قابل اعتماد دارد. ارتش و نیروی دریائی».

نباید فراموش کرد، که دکترین امپراطوری و پان اسلاویستی، علاوه بر احوال - روحیه نخبه های جناح های سیاسی مختلف روس، تصور آنها از جایگاه و نقش روسیه در توازن جهانی را نیز انعکاس می داد و دو عنصر ضروری مدل واقع بینانه ژئوپولیتیکای روسی را فرمول بندی می کرد.

و لذا، با احساس ضرورت جستجوی شیوه های برخورد جدید، پتربورگ در پایان قرن ۱۹، سعی کرد یک چرخش استراتژیکی به سوی شرق بنماید. با درک اینکه کنترل بر حریم بویژه برای یک قدرت قاره ای، پیش از همه با سطح رشد وسایل ارتباطی وابستگی کامل دارد، دولت روسیه ساخت راه آهن عظیم سراسری سبیری را آغاز کرد. تدابیر جدی برای

اسکان مناطق سیبری و شرق دور اتخاذ نمود. الکساندر سوم، در سال ۱۸۹۰، بطور سمبلیک، نیکولای دوم، ولیعهد و امپراتور آینده را برای آشنائی مرسوم، به سفر شرق دور فرستاد. اما، دکترین ژئوپولیتیک خودویژه «اروپائی - آسیائی» نظر مسلط بر شعور جامعه روسیه نبود. بخش کم و بیش مؤثر آن، همچنان به سوی غرب تمایل داشت، بمنظور اروپائی کردن روسیه، جامعه بر اساس ارزش های غربی پرورش داده می شد. «تقلید نفرت انگیز از اروپا»، خصوصیت دقیق شوونیست های اسلاو، بیماری روشنفکران لیبرال و بخش قابل توجهی از بوروکراتهای رده بالا بود. بدین جهت اصول معتبر ژئوپولیتیک چرخش به سوی شرق در دل تفکر مسلط پرورش یافت. مثلاً، روسیه سعی می کرد، همچون دیگر دولت های اروپائی، در تقسیم چین سهیم شود. عواقب چنین محاسبات نادرست خود را به انتظار طولانی وادار نساخت. پیشبرد سیاست درست با وسایل نادرست، به فاجعه جنگ روس- ژاپن منجر گردید. چرخش به شرق به عنوان سمت جدید ژئوپولیتیک روس سر نگرفت.

در همه حال، تأکید بر موضوع ضرورت تشکیل دولت جامع در نظریه امپراطوری وجه غالب بود. تدوین کنندگان نظریه، برای تبدیل شدن به قدرت غالب و توانمند، تشکیل دولت جامع، قادر به جوابگویی در مقابل همه خواست های تاریخی، بدون نیاز به کمک و پشتیبانی این و یا آن را، مورد تأکید قرار می دادند. در ایده خودکفائی اقتصادی دولتی بعنوان مهمترین اصل سازندگی دولتی، قطعاً، واقع بینی هائی وجود داشت. زیرا، نه واقعیت های خیالی تئوری های مجرد، بلکه واقعیات تجربیات خلق، حاصل همه تاریخ روسیه، گواه آن است، که روسیه بارها در مقابل اردوی عظیم «دوازده زبان» که، برای یک سره کردن کار با آن متحد شده بودند، یکه و تنها مانده است.

از مدل پان اسلاویسم روسیه، مصراتر ضرورت وحدت خلفها و کشورهای نزدیک پیشرفته پیرامون خود برای مقابله موفقیت آمیز با مرکز نیرومند دشمن بهره برگرفته شد. با استفاده از ترمینولوژی ژئوپولیتیک، می توان گفت که پان اسلاویست ها تشکیل حریم وسیع ارتدوکس- اسلاو را پیشنهاد کردند. دانیلوفسکی می نویسد: «نیازی به خود فریبی نیست. دشمنی اروپا واضح تر از آن است که، در حرکات اتفاقی سیاستمداران اروپائی، در جاه طلبی این ویا آن مقام دولتی جستجو شود، بلکه، درپایه های اصلی منافع آن دیده شود». پس فقط بر اساس اتحاد سیاسی پایدار روس - اسلاو، در شرایط توازن سیاسی در جهان، می تواند تحقق یابد.

تاریخ کشور ما ثابت کرد که در این ایده نیز حقایق نهفته بود. بدین ترتیب که در آغاز قرن بیستم، مهمترین وظیفه تفکرسیاسی روسیه و دستگاه دولتی امپراطوری آن، بطورعینی، بر وحدت این دو دکترین ژئوپولیتیک تأکید داشت. اما، بعد از انقلاب گوئی کار در این زمینه متوقف گردید. در زیر فشار فناتیک های دگم «انقلاب دائمی»، ژئوپولیتیک روسیه نابود گردید. لیکن، واقعیت های تاریخی نشان می دهند که، بعد از سی سال، استالین توانست مدل ژئوپولیتیک مطلقاً اصیل، متحد کننده برتریهای هر دو نظریه سنتی روسی را تحقق بخشد.